

گفت‌وگو با کامران رحیمیان

منتقد دشمن نیست

◀مردم بابایی

به‌نظر می‌رسد در کشور ما فضای نقد و نقادی مناسب نیست و اساساً در فرهنگ و بینش ما و در ذهن بیشتر ما نقد کردن و انتقاد همراه با یک بار منفی است که ما سعی می‌کنیم از آن فرار کنیم. شما این موضوع را چطور ارزیابی می‌کنید؟ به نظر شما این ذهنیت منفی به نقد در فرهنگ ما به کجا برمی‌گردد؟

ذهنیت ما منتقد را به دشمن تبدیل کرده، چون ذهن ما یاد گرفته که سفید و سیاه ببیند و در دنیای ذهنی خود محدود شده‌ایم و این ما را از واقعیت دور کرده است. درک خود و ذهنیت خود را حقیقت می‌پنداریم و هر کس که دیدگاهی متفاوت نسبت به ما داشته باشد و بالخصوص بخواهد آن را ابراز کند، مخالف حقیقت (که البته منظور همان درک من است) تصور می‌شود، حالا بستگی دارد که موضوع صحبت چه باشد، اگر موضوع علم باشد و فرد دیدگاهی متفاوت با من داشته باشد و او را بی‌سلیقه می‌نامیم، و به همین نحو مجموعه‌ای از بی…ها را می‌سازیم؛ بی‌هویت، بی‌سواد، بی‌فرهنگ، بی‌غیرت، بی‌توجه و…

در تئوری صحبت از زاویه دید فردی می‌کنیم، صحبت از محدودیت درک انسانی می‌کنیم، اما در بحث و زمان شنیدن نظر دیگران، نظر خود را حقیقت می‌دانیم و این شعر مولوی را فراموش کرده‌ایم که در تمثیلی محدودیت درک هر انسان را نمایان می‌سازد:

پیش چشم‌داشتی شیشه کبود
زان جهت عالم کبودت می‌نمود
کدام یک از ما می‌توانیم بگویم شیشه‌های جلوی چشم خود نداریم، مشکل، داشتن شیشه‌های جلوی چشم نیست، مشکل عدم آگاهی بر وجود این شیشه است و نسبت دادن کبودی به دنیا و آن را حقیقت دانستن. در مرحله بعد به عنوان افرادی حقیقت‌جو برای دفاع از حقیقت به هر عمل و هر لفظی تن می‌دهیم.

–خب با توجه به این توضیحات، حداقل ما می‌توانیم بگوییم از روشنفکران در این زمینه انتظار بیشتری می‌رود اما معمولاً نقد و انتقاد در جامعه ما حتی در بین روشنفکران هم عاقبت خوشی ندارد تا حدی که در بعضی موارد حتی به خشونت لفظی و کلامی یا با توجه به موقعیت و سمت فرد، به پرونده‌سازی می‌رسد، شما این قضیه را چطور ارزیابی می‌کنید؟

من بحث را از اینجا شروع می‌کنم که اساساً تعریف روشنفکر چیست یا ما با چه سنجه‌ای آدم‌ها را صرف نظر از هویت فردی‌شان به عنوان روشنفکر انتخاب می‌کنیم.

یکی از نکاتی که من می‌خواهم مطرح کنم، همین است. به عنوان مثال ما در مسابقات ورزشی می‌توانیم بگوییم فلائی، قوی‌ترین مرد است اما در حوزه هنر و اندیشه ما به چه سنجه‌ای این بهترین را مشخص می‌کنیم؟ ما فیلیم «همشهری فرهیخته و روشنفکر است و بعد تازه از بین آنها فلائی فرهیخته‌ترین روشنفکر ایران است، کار سختی است. در واقع این سنجه از کجا آمده است؟ من فکر می‌کنم وقتی ما این عنوان‌ها را به افراد نسبت می‌دهیم، آنها تلاش می‌کنند که از این حريم و عنوان دفاع کنند. در آن حالت آنها هر نقدی را یک نوع حمله به خود قلمداد می‌کنند چرا که این‌القاب به قدری به آنها بار داده است که آنها برای حفظ آن القاب به دفاع می‌پردازند. من یک مثال می‌زنم که شاید از فرهنگ ما دور باشد اما اکثریت آن را قبول داشته باشند. اورسن ولز فیلمی ساخت پدنا فیلم «همشهری کین» که بهترین فیلم تاریخ سینما شد. خب اگر ما این لقب را به او و فیلمش نسبت می‌دهیم وقتی نقدی به این فیلم وارد می‌شود صاحبان این فیلم چطور باید از آن دفاع کنند که خدشه‌ای به این بهترین وارد نشود؟ آنها باید از فیلم‌شان دفاع کنند یا این بهترین فیلم تاریخ سینما؟ منظور می‌شود از این «بهترین» ایراد گرفت؟ اساساً مگر «بهترین» ایراد دارد؟

من فکر می‌کنم این لغت‌ها است که توانایی ما را در شنیدن و پذیرش کم می‌کند و باعث می‌شود ما در مجموع نقض خودمان را انکار کنیم. در واقع ما ناقض بودن خودمان را فراموش می‌کنیم و به همین دلیل وقتی کوچک‌ترین نقدی می‌شود، فکر می‌کنیم به ما اهانت شده و باید از آن دفاع کنیم. در این‌ حالت افراد در لاک دفاعی فرو می‌روند و حتی برای توجیه کوچک‌ترین عمل خود و دفاع از آن لقب و عنوان، از هر روشی برای پاسخ‌گدن یا در طرف مقابل استفاده می‌کنند. مثلاً به زادگاه و تاریخچه طرف مقابل یا قدمت سابقه خود اشاره می‌کنند که شاید تحقیر و کنایه هم همراه آن باشد. در این حالت دیگر موضوع مذاکره گم می‌شود.

از طرفی اینکه من سواد و تخصصی در یک رشته دارم، هیچ رجحانی به من نمی‌دهد چرا که ارزش انرسم، من با انسان‌های دیگر برابر است.

تخصص من به این معنا نیست که من انسان

باخلاق‌تری هستم و ارزش‌های انسانی من بالاتر است، اتفاقاً یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا». سواد دانشگاهی ما شاید باعث شود ما دایره لغات بیشتر و اصطلاحات تخصصی‌تری داشته باشیم اما الزاماً این به معنای پختگی نیست. این یکی از مواردی است که من فکر می‌کنم ما را دچار مشکل کرده است.

–منظور تان از این پختگی و ارتباط آن با ظرفیت نقد در افراد دقیقاً چیست؟

ببینید درس خواندن در قدیم با امکانات آن موقع در مکتبخانه‌ها و با نور چراغ تا مرحله‌ای که فرد به جایی برسد که مطرح شود، زمان می‌برد. این زمان باعث پختگی فرد می‌شد. امروزه گاهی ضرب و زور رسانه یا وقایع سیاسی و اجتماعی یک آدم را مشهور می‌کند اما این به معنای آن نیست که آن فرد به آن پختگی رسیده باشد. مثلاً یک خبرنگار آشنا با من مصاحبه می‌کند. این لزوماً به معنای این است که من پخته‌ترین روانشناس کشور هستم یا کارشناس؟ سنجه کارشناسی من کجا بوده؟ آشنایی من با یک خبرنگار؟

این را از این بابت می‌گویم که رسانه قدرت می‌دهد. مثلاً یکسری افراد در یک جریان‌هایی سمت‌هایی گرفته‌اند. خب این به معنای این است که آنها مثلاً در یک مسابقه علمی بهترین بودند؟ چند تا مقاله علمی مثلاً به عنوان فیلسوف داشتند؟ من می‌خواهم بگویم که مطمئن نیستم این سیر پختگی در بسیاری از افراد به زمان لازم رسیده باشد. وقتی ما جهشی به جایگاهی می‌رسیم می‌دانیم که آن جایگاه متزلزل است و چون جایگاه متزلزل است، ممکن است فکر کنیم هر نقدی قرار است اعتبار من را بگردد و من هم سعی می‌کنم هر طور شده به آن موقعیت بچسبم. **–به نظر شما علت این ترس از دست دادن جایگاه که به موضوع‌گیری تدافعی و گاه تهاجمی در فرهنگ ما در بین افراد برای حفظ آن منجر می‌شود، چیست؟**

به نظر من به خاطر این است که افراد به جایگاه خود اطمینان ندارند و خودشان می‌دانند که از چه طریق به این جایگاه رسیده‌اند یعنی چه وقایع حاشیه‌ای یا شالشی بوده که نتوانسته‌اند به سمت‌های بالا برسند. در واقع بزرگ‌ترین علت این ترس این است که ما آن پختگی را نداریم و هویت خود را از آن سمت و جایگاه بیرونی می‌گیریم. حفظ آن جایگاه می‌شود حفظ ارزش خود. در نتیجه جایگاه و الفاظ و موقعیتی برایمان درست می‌شود که می‌خواهیم آن را حفظ کنیم. بنابراین هر نقدی را فکر می‌کنیم کلتگی است به این جایگاه و می‌خواهیم طرف مقابل را طوری از زمینه‌بزنیم یا شدیدتر به آن حمله کنیم که بتوانیم آن جایگاه را حفظ کنیم.

–معمولاً یک ویژگی‌ای که در فرهنگ ما وجود دارد، بزرگی کردن افراد با القاب و دادن ویژگی‌های برتر به آنان است که بعضی وقت‌ها حتی به یک پت‌پرستی خفیف هم در فرهنگ ما نزدیک می‌شود که راه هر نوع نقد و انتقادی را می‌بندد، شما این موضوع را چطور می‌بینید؟

خب من با کلمه پت‌پرستی موافق نیستم که بخواهم آن را بپذیرم. در واقع با این واژه راحت نیستم. اما قبول دارم که خیلی وقت‌ها به این سمت می‌رویم که من آنم که هستم باید پهلوان یعنی یک رستم و پهلوانی را می‌سازیم و بعد از همجوری آن برای خودمان ارج و قرب می‌تراشیم. من این تجربه را واقعاً داشته‌ام که ما با نزدیک کردن خودمان به افراد سعی می‌کنیم برای خودیم فضا باز کنیم، اعتبار بسازیم و جایگاه به دست آوریم.

–منظور من دقیقاً این است که ما فکر می‌کنیم مثلاً از فلان فرد به دلیل فلان جایگاه نباید هیچ انتقادی کرد.

من فکر می‌کنم در اینجا باید به تعریف انتقاد توجه کنیم. اگر انتقاد برابر با بی‌احترامی باشد، من معتقدم هیچ کس از هیچ کس نباید انتقاد کند.

ممکن است در شرایطی وضعیت موجود جوابگوی همه سلاقیان نباشد. خب این کاملاً بدیهی است. در این شرایط آدم‌ها حق دارند که سلیقه شخصی و تقاضایشان را مطرح کنند. ما می‌توانیم طرز گفتن نیازهایمان را بهبود بخشیم و به جای اینکه همه چیز را به طرف مقابل نسبت دهیم از نیازهای خودمان صحبت کنیم. **–اگر چه این ضعف نقدپذیری را ما در سطوح پایین جامعه و حتی در سطح خانواده‌ها هم می‌بینیم اما در سطوح بالاتر این فرهنگ به مراتب مشکلات بیشتری ایجاد کرده است. منظورم مثلاً در سطوح سیاستمداران و برخورد آنها با نقد و نقد شدن عملکردشان است. به نظر شما در سطح سیاستمداران چطور؟ می‌توان این فرهنگ را درونی کرد تا جایی که برخی از آنها هر نقدی را نفی خودشان و از دست دادن جایگاه‌شان تلقی نکنند و بر خورد مناسب‌تری با آن داشته**

سال پنجم ■ شماره ۱۰۰۱ ■ پنجشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۹
فرهنگ ایرانی
بررسی ریشه‌ها و علت‌های اینکه چرا ما ایرانیان تحمل پذیرش نقد و انتقاد را نداریم و ذهنیت منفی نسبت به نقد حتی در بین روشنفکران در گفت‌وگو با یک روانشناس و از زاویه روانشناسی می‌تواند ما را به نتایج جالبی برساند. کامران رحیمیان مروج الگوی ارتباطی به نام «ارتباط بدون خشونت» یا به عبارتی «زبان زندگی» در ایران است که در این الگو «نقد»، بیان وارونه نیاز تعریف می‌شود. از نظر رحیمیان ضعف ما در پذیرش نقد و انتقاد به دلیل این است که ما خوب شنیدن و گوش کردن را بلد نیستیم و دلیل آن

فرهنگ ایرانی

●

شاید سمت‌ها، عنوان‌ها و لغت‌هایی است که ما را همراهی می‌کند و توانایی ما را در شنیدن و پذیرش کم می‌کند. از نظر رحیمیان این عنوان‌ها باعث می‌شود ما در مجموع نقض خودمان را انکار و کوچک‌ترین نقد را توهینی به لقب و عنوان خود تلقی کنیم و از هر روشی حتی تحقیر و توهین و کنایه برای پاسخ دادن به طرف مقابل استفاده کنیم. رحیمیان معتقد است اینکه وضعیت موجود جوابگوی همه سلاقی نباشد، کاملاً بدیهی است اما در همین شرایط هم باز آدم‌ها حق دارند سلیقه شخصی و تقاضایشان را مطرح کنند.



شما می‌آورم، دوست داشتید برمی‌دارید، دوست شاید یک دلیل دیگر، پیامد غیرمستقیم تعریف نقد باشد که ما قبل از شنیدن، سبک برخورد خودمان را با آن مشخص کرده‌ایم. وقتی نقد را بیان نقاط ضعف بدانیم، پس ما در ابتدا منتظر شنیدن نقاط ضعف خود خواهیم بود و از مقابل این رد خود اکثراً ما فقط دو راه بلدیم؛ یا می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم. برخی از آموزش‌های سنتی ما به فرزندان احتمال پذیرش را تقویت می‌کنند؛ آموزش‌هایی مثل حرف بزرگ‌تر را گوش کن، دوتا پیرهن بیشتر از تو پاره کرده، تو مو بینی و من پیچش موو… و همه این موارد یک پیام را به طرف مقابل می‌دهد که من می‌دانم و تو نمی‌دانی. این ممکن است تا مدت زمانی باقی بماند ولی بسته به عوامل متعدد مثل رشد علمی، رشد تجربی و… دیگر نمی‌پذیریم و بازی را عوض می‌کنیم که من می‌دانم و تو نمی‌دانی و اکثراً در اینجا هم باز بخش نقاط ضعف و شیوه برخورد با آن وجود دارد که البته مشکل در وجود نقاط ضعف نیست. مساله اینجااست که ما برخلاف آموزه‌های دینی– فرهنگی، انسان بودن خود یعنی ناقض بودن خود را فراموش کرده‌ایم و شنیدن و پذیرش نقاط ضعف برایمان دشوار تر شده است. **–اگر بخواهیم یک تعریف مناسب از نقد داشته باشیم، شما به عنوان یک روانشناس چطور آن را تعریف می‌کنید؟**

فکر می‌کنم با بازبینی تعریف نقد، می‌توانیم نقد را به عنوان هدیه یا راحت‌تر دریاقت کنیم. نقد در الگوی «ارتباط بدون خشونت» یا همان «زبان زندگی» بیان وارونه نیاز تعریف می‌شود، یعنی قدر نیازی دارد (مثل هر فرد دیگری) و وضعیت موجود، متن مقابلش، یا‌هر رویدادی که با آن مواجه است، کمک‌کننده به تحقق نیازش نیست، ناقص بودن خود را اعلام کند، و چون اعلام نیاز را بلد نیستیم، به زبان آن را معکوس می‌کنیم و به جای اینکه بگوییم من نیاز به نظم دارم، می‌گوییم تو بی‌نظمی یا از نظم کافی در کارت برخوردار نیستی. صرف نظر از اینکه تعریف نظم چیست و کدام سنجه مشخص می‌کند که نظم قبلی بی‌نظمی است و نظم من منظم‌تر یا نظم به میزان کافی چه تعریفی دارد.

مثالی می‌آورم. شما متنی می‌نویسید و من زبان آن را درک نمی‌کنم، به جای سؤال برای درک خودم، می‌گویم متن شما مغلق است، یا شما از نگارش چیزی نمی‌دانید، یا نویسنده از انسجام فکر برخوردار نیست! مثال دیگر اینکه شما وسایل اتاق را به شیوه‌ای که خود راحتید، می‌چینید و من در آن احساس راحتی نمی‌کنم و می‌گویم شما خودآزارید، یا سلیقه دکوراسیون ندارید. **–با توجه به اینکه شما مروج الگوی ارتباطی به نام «ارتباط بدون خشونت» در ایران بودید، این نوع ارتباط در کشور ما از الان در چه جایگاهی قرار دارد؟ آیا می‌توانیم بگوییم نبودن ظرفیت لازم در افراد برای پذیرش نقد به ضعف آنها در مهارت‌های ارتباطی‌شان برمی‌گردد؟**

از لحاظ تمرین این روش در حیطه فعالیت من، معتقد در ابتدای راه آن هستیم هرچند این الگو ریشه در این فرهنگ دارد، در نتیجه ممکن است بسیاری از افراد با نام‌های مختلف و حتی بی‌نام درصد یادگیری و تمرین این مفاهیم باشند، پس شاید نتوانم جواب دقیقی از لحاظ آماری بدهم، هم‌زمان بر اساس تجارب زندگی خود می‌توانم بگویم میزان تنش، رقابت و خشونت در محیط‌مان بسیار بیش از آن دیده را است که دوست دارم. ظرفیت پذیرش را شاید بتوان با حکایتی نقل شده از بودا توضیح داد؛ کسی به بودا فحاشی می‌کند و ناسزا می‌گوید، او همه را می‌شود به تشر می‌کند از هدیه‌اهدایی آن فرد و اضافه می‌کند که نمی‌تواند آن هدیه را بپذیرد. فکر کنم برای همه طبیعی است که اگر کسی بخواهد به ما هدیه‌ای بدهد و ما بپذیریم، هدیه متعلق به ما می‌شود و اگر نپذیریم، هدیه متعلق به همان فرد باقی می‌ماند. حرف و نظر دیگران هم می‌تواند مصادیقی از هدیه باشد، می‌توانیم به عدم پذیرش آن اصلاً خود را درگیر آن نکنیم. تصور کنید من سبزیی جای را برای

پایان‌ها

حمیدرضا ترقی عضو هیات مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی

انتقادناپذیری ایرانیان را قبول ندارم

سعید ارکان‌زاده یزدی: حمیدرضا ترقی از اعضای شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی است و در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید با نقدناپذیری ایرانیان موافق نیست. او بیشتر به وریشه‌های دینی فرهنگ ایرانیان می‌پردازد و معتقد است دینی بودن مردم ایران، به آنها می‌آموزد که در معرض نقد برابر مومن خود قرار بگیرند. بین نقد و تخریب تفاوت قائل است و نقدهایی را که این روزها درباره نظام شنیده می‌شود، ناقص و با اشکال همراه می‌داند.

–این نظر همیشه مطرح بوده است که مردم جامعه ایران انتقادپذیر نیستند. آیا شما با این نظر موافقت؟

نقدپذیری یکی از شاخصه‌های اسلامی مومنان است و اکثر قریب به اتفاق مردم ایران هم مسلمان هستند. بنابراین من فکر می‌کنم این اندیشه به طور طبیعی جامعه ایران را نقدپذیرتر از دیگر جوامع تربیت کرده است. مردم ما روایت‌های مختلفی از ائمه معصوم درباره نقد و نقدپذیری شنیده‌اند، از جمله این روایت از امام صادق که می‌فرمایند: «بهترین دوست من کسی است که عیوب من را به من هدیه بدهد.» یا روایتی دیگر که می‌گوید: «مومن اینه مومن دیگر است.» یعنی اینکه مومن حقیقت را بدون کم و کاست به برابر مومن خود نشان بدهد. این اندیشه و تفکر در ادیان دیگر کمتر به چشم می‌خورد. به همین دلیل، اینکه بگوییم مردم ایران نقدپذیر نیستند، با روح دینی آنها منطبق نیست. البته نقدپذیری ممکن است کم و زیاد باشد اما اگر واقعاً نقد اسلامی صورت بگیرد، خیلی از مردم آن را براساس زیربنای دینی خود می‌پذیرند.

–این سال‌ها همیشه بین برخی این مبحث وجود داشته است که نقد با تخریب متفاوت است. آیا به نظر شما مرزهای شفافی بین انتقاد و تخریب وجود دارد؟ اگر روایت «مومن اینه مومن است» را مینا قرار بدهیم، نقد باید مثل انعکاس آینه‌وار رفتار فرد توسط منتقد باشد. در انعکاس آینه‌وار، شما هیچ قصد و غرض و مرضی نمی‌توانید مشاهده کنید. نیت اینه کاملاً خیر است و اگر چیزی را در قیافه شما نشان می‌دهد، آن مورد عین حقیقت است. شما نمی‌توانید به آینه اشکال بگیرید که مسائل را غیرواقع‌ی نشان می‌دهد و حقایق را منعکس نمی‌کند. این نوع نقد آینه‌وار، نقد واقعی، درست و اصولی است که اسلام نیز همین را می‌پسندد. نکته دیگر در نقد آینه‌وار این است که هر کس در آینه نگاه می‌کند، پیش از اینکه دیگران متوجه شوند، از اشکالاتش مطلع می‌شود و به این ترتیب در جمع تحقیر نمی‌شود. شخص وقتی با این نوع نقد مواجه می‌شود، سریع خودش را اصلاح می‌کند بدون اینکه در نظر دیگران تخریب شود. اما اگر این نقد آینه‌وار را تبدیل کنیم به نقدی که تنها نقاط منفی را منعکس می‌کند و اصلاً به خوبی‌ها اشاره نمی‌کند، این نقد منصفانه نیست و تخریب به حساب می‌آید. همچنین بزرگ‌پیش از اینکه خود شخص را نقد کنیم، پیش دیگران به موضوع منفی اشاره کنیم به صورتی که نقد برای خرد کردن شخصیت باشد، باز هم تخریب صورت گرفته است. بنابراین مرز بین نقد صحیح و تخریب، آینه‌وار بودن آن است. این دو شرط وقتی در جامعه مورد توجه قرار نگیرد، نفعتهای باعث اصلاح نخواهد شد که موجب زبان هم می‌شود.

گاهی هنگامی که یک نقد در جامعه منتشر می‌شود و بحثی صورت می‌گیرد، از منتقد آن نقد به عنوان ساختارشکن یا دشمن یاد می‌شود. این موارد خیلی کم هم نیستند. چرا این اتفاق رخ می‌دهد؟

ما ابتدا باید این اصل را بپذیریم که به عیب‌یابی و آسیب‌شناسی فردی، نهادهی و سیستمی به عنوان یک نعمت و روش سازنده برای رشد و کمال نگاه شود نه به عنوان عنصری مخرب و منکر. سپس باید بپذیریم که انتقادپذیری یکی از شاخصه‌های دینی است و در اسلام از منتقدان به عنوان یکی از بهترین دوستان یاد شده است. اگر با این دیدگاه به نقد نگاه شود که هم افراد منتقد را بپذیرند و هم منتقدان نقد آینه‌وار ارائه کنند، مشکلی در جامعه پیش نخواهد آمد. هنگامی مشکل پیش می‌آید که هر دو سوی نقد، اصول انتقاد را رعایت نکنند. **–در تاریخ ایران، اغلب منتقدان عاقبت خوشی نداشته‌اند. آیا این به فرهنگ انتقادناپذیری ایرانیان بازمی‌گردد؟**

ما در جامعه نقادهای مختلفی در موضوعات گوناگونی داریم. مثلاً نقاد سینما یا نقاد تاریخ داریم. در این میان، نقاد سیاسی هم داریم که روش‌های سیاسی و فعل و انفعالات سیاسی را نقد می‌کند. این نقادان سیاسی معمولاً عقابت خوشی نداشته‌اند چون در میان نقادان سیاسی به سادگی نمی‌توانید انگیزه اخلاص و خیرخواهی پیدا کنید. نقادان سیاسی عمدتاً به تخریب پررنگ شدن انگیزه برانزادی و سرنگون کردن طرف و جایگزین کردن خود به جای قدرت سیاسی دچار می‌شوند. این نوع نقادی معمولاً عقابت خوشی نداشته است. اما اگر روش‌های درست نقادی لحاظ شود، مشکلی پیش نخواهد آمد. این عیب را در



خود نقادان باید جست‌وجو کرد. در ضمن باید گفت وقتی نقد قدرت صورت می‌گیرد، طبعاً قدرت در برابر نقد مقاومت می‌کند. وقتی یک نقاد سیاسی می‌خواهد قدرت را نقد کند، باید روش‌های قدرت را هم بداند. برخی روش‌ها در نقد قدرت پاسخ منفی و برخی پاسخ مثبت دارد. هنگامی نقد قدرت به نتایج مثبت برای امتیاجد که به همان موارد و مراحل امر به معروف و نهی از منکر که در دین ما پیشنهاد شده است، عمل شود.

–یکی از نتایج انتقادپذیری، اظهارندامت و تغییر روش‌ها است. این اظهار تشییم‌ها یا گذشته و اصلاح روش‌ها کمتر در تاریخ ایران دیده شده یا اگر هم این‌ها به صورت راسخ و شمرساری همراه بوده است. این کمبود اصلاح در رفتار و روش‌ها در نشانه‌هایی از روحیه انتقادناپذیری ایرانیان نمی‌دانید؟

خیر. من با انتقادناپذیر بودن ایرانیان موافق نیستم. اظهار ندامت و اصلاح روش و نقدپذیری هم دو مقوله جداگانه‌اند. گاهی دیده می‌شود که یک سیاستمدار روشی را دنبال می‌کرده است اما این روش از لحاظ علمی، تخصصی و کارشناسی اشتباه بوده و نقد نشده و آن سیاستمدار نیز متوجه اشتباهش شده است. حالا بر اساس نقدها روشش را تغییر داده است اما نباید از او انتظار داشت علناً اعلام کند که اشتباه کرده است. همین که در عرصه عمل روش خود را اصلاح کرده، باید بدانیم که نقد را پذیرفته است مگر اینکه بخواهیم از او اقرار بگیریم و به نوعی اعلام برتری کنیم.

–تاریخ ایران سابقه طولانی استبداد را در خود دارد. آیا اینچنین استبداد اینکه مردم ایران را نقدناپذیر بدانیم، ناشی از یک تحلیل جامعه‌شناسی غلط از جامعه و مردم ایران می‌دانم. درست است که در ایران جامعه استبدادی حاکم بوده و این استبداد، قدرت مقاومت مردم ایران را کاهش داده است اما وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، قیام‌های متعددی می‌بینیم که در قبال رفتارهای استبدادی واقع نباشد است. این قیام‌ها، یک واکنش طبیعی از مردم در مقابل استبداد بوده است. همین قیام‌ها نشان‌دهنده این است که جامعه ایران استبدادپذیر نبوده است. من ریشه این تحلیل را که جامعه ایران استبدادپذیر و استبدادزده بوده، در تحلیل‌های آقای خاتمی می‌دانم و آن را اصلاً قبول ندارم. جامعه ایران همیشه در برابر ظلم مقاومت داشته است.

–شما نقدهایی را که این روزها در جامعه ایران رایج است، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دو نکته به نظرم می‌رسد؛ اول اینکه نقاد باید در حوزه‌هایی نقد کند که صلاحیت و اطلاعات لازم را در آن حوزه داشته باشد. مثلاً فردی که پزشک نیست، نمی‌تواند صلاحیت یک پزشک و وسعهای را که او می‌پیچد، زیر سؤال ببرد. مثلاً ما نمی‌توانیم به فردی که اصلاً مجتهد نیست بگوییم بیا و یک مجتهد را نقد کن یا عملکرد رهبری را نقد کن. این‌هایی که یک نظام را نقد می‌کنند و به طور کلی نقدهای خود را مطرح می‌کنند، صلاحیت این کار را ندارند و در حوزه‌ها ندارند. نکته دوم این است که در حوزه نقد باید ضمیر شخص و کسی را که را نقد صورت می‌گیرد، مشخص کرد. اینکه وقتی کسی را نقد می‌کند مشخص نیست یعنی فقط همان کسی که در آینه دیده می‌شود، نیست. کسی می‌کند کسی را می‌گوید در کشور اصلاً آزادی وجود ندارد، در واقع نقدی را مطرح می‌کند که ضمیرش مشخص نیست و با این کار، کل نظام را زیر سؤال می‌برد. کسی که می‌گوید در زندان‌های کشور به زندانی تجاوز می‌شود، به جای اینکه بگوید در فلان زندان به فلان شخص تجاوز شده است، کل نظام را متهم می‌کند. نقدهایی کلی که یک نظام را دربرمی‌گیرد، نقد نیستند بلکه به کل نظام ضربه می‌زنند و این کار تخریب محسوب می‌شود و غیرقانونی است.